

اسلامی سازی: شرایط امکان و امتناع

سید صادق حقیقت^۱

علوم انسانی در مقابل علوم طبیعی و زیستی است که به شناخت نهادهای انسانی و جاندار می‌پردازد. به شکل مشخص از دهه ۱۹۸۰ فعالیت‌هایی توسط مسلمانان در مالزی و امریکا (المعهد العالمی للفکر الاسلامی) برای اسلامی سازی علوم انسانی شروع شد؛ و بر ایران اسلامی پس از انقلاب نیز تأثیر گذاشت. اگر بخواهیم بین Islamization و Islamification تمایز قائل شویم، باید گفت اصطلاح اول به اسلامی سازی دانشها، و اصطلاح دوم به اسلامی سازی جامعه مربوط می‌شود. اسلامی سازی که در زبان انگلیسی از آن به Islamization و در زبان عربی از آن به «اسلمة العلوم» یا «اسلمة المعرفة» تعبیر می‌شود، نهضت علمی بود که در سه دهه اخیر بالاخص در سه کشور فوق رواج گرفت؛ و سعی داشت علوم غیراسلامی را به شکلی اسلامی سازد. تمرکز بحث اسلامی سازی بر علم (science) است؛ اما به نظر نمی‌رسد محدود به آن باشد؛ چرا که در خصوص اسلامی شدن فلسفه و فلسفه سیاسی نیز بحث وجود دارد. از متعلق اسلامی سازی گاه با عنوان «علوم» و گاه دیگر با عنوان «معرفت» و «دانش» نام برده شده است. دقیقاً به همین دلیل است که ملکیان مراد از «علم»، را رشته علمی (discipline) دانسته است، تا شامل همه علوم تجربی اعم از علوم تجربی طبیعی مانند فیزیک و شیمی، علوم تجربی انسانی مانند روانشناسی و جامعه‌شناسی، و نیز همه شاخه‌های ریاضیات و منطق و فلسفه، و نیز علوم عرفانی، و بالاخره علوم تاریخی، بشود.^۲

به هر حال، بحث بر سر این است که علوم انسانی چگونه و در چه ابعادی (در پیش فرض‌ها، در روش یا در غایات) ممکن است تغییر کند؟ و به تعبیر کلی‌تر (اسلامی سازی و بومی سازی دانش^۳)، آیا علوم تجربی نیز بومی و اسلامی می‌شوند؟ از بومی سازی و اسلامی سازی تعاریف مختلف و گاه ناهمگونی به دست داده شده است. این دو اصطلاح دچار آشفتگی در تعریف هستند؛ و در صورت نرسیدن به تعریفی

^۱. محقق حوزوی و دانشیار علوم سیاسی در دانشگاه مفید (www.s-haghighat.ir)

^۲. مصطفی ملکیان، «امکان و چگونگی علم دینی»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، بهار ۱۳۷۹ شماره ۲۲.

^۳. indigenization of sciences

واحد، چاره‌ای جز تعیین مراد^۱ نمی‌ماند. فارغ از تعاریف متعدد و اختلافی، مقصود از «علم اسلامی» کشف، تدوین، ابلاغ و نشر معرفت از زاویه جهان‌بینی اسلامی درباره جهان، زندگی و انسان است.^۲ در خصوص اصطلاح «اسلامی‌سازی علم» باید به این مسئله پرداخت که تجربی بودن «علم» در علوم تجربی جزء مقومات آن محسوب می‌شود؛ پس چگونه ممکن است از منابع و حیاتی قضایایی بیابیم که باز «علم» باشد؟ ظاهراً، مقصود قائلان به «علم اسلامی» این است که همان‌گونه که تجربه می‌تواند قضایایی در حوزه حرکت و ماده و مانند آن کشف کند، دین نیز منبعی مستقل برای یافتن قضایایی راجع به حرکت و ماده به شمار می‌رود. هدف اسلامی‌سازی منطق ساختن علوم با شرایط و مفروضات اسلامی است، نه اقتناع دیگران در حیطه رشته‌های علمی. پس، نباید اشکال شود که علم هویت جمعی دارد، و عالمان علوم پیش‌فرضهای اسلامی ما را نمی‌پذیرند.

به نظر می‌رسد فلسفه اسلامی یا علم اسلامی (نزد امثال کربن و نصر) غیر از بحث اسلامی‌سازی است؛ چرا که بحث آنها بر سر اسلامی‌سازی نیست. بحث کربن و نصر این است که همان‌گونه که فلسفه به معنای عام داریم، فلسفه اسلامی نیز داریم. البته، ممکن است گفته شود که فلسفه اسلامی هم اسلامی شده فلسفه غربی است. به هر حال، پاسخ به سؤال اسلامی‌سازی علوم بین وجود و عدم، یا به بیان دیگر بین صفر و صد، نیست. علم اسلامی از چند جهت امکان معرفتی جهت محقق شدن دارد؛ و از طرف دیگر، با مشکلات و چالشهایی نیز روبرو است.

شاید بتوان گفت مقصود از «بومی‌سازی» عبارت است از انطباق علوم مربوط به جهانی دیگر، دنیای متجدد، با شرایطی زمانی و مکانی خاص (همانند شرایط ویژه ایران اسلامی پس از انقلاب). مسئله تفاوت کاربردهای یک علم تا حد زیادی به بومی‌سازی برمی‌گردد. به طور مثال، علم جغرافیا در تمدن اسلامی کاربردهای خاص خود (تعیین جهت قبله و مانند آن) را پیدا کرد. حداقل مفروضات بومی‌سازی دو نکته است: این که علم منتزع و بریده شده از شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی ممکن یا نافع نیست؛ و این که امکان تطبیق دانش بر شرایط خاص وجود دارد. البته همه سخن در شیوه بومی‌سازی و ابعاد آن است.

^۱. assaying

^۲. عماد الدین خلیل: «مدخل الی اسلامیة المعرفة»، الطبعة الثالثة، هیرندن- فیرجینیا، الولايات المتحدة الأمريكية، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۹۹۲م، ص ۱۵.

رأی دادن به اسلامی شدن یا نشدن علوم و دانشها مبتنی بر مبانی معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه دارد. به طور مثال، می‌توان گفت رویکرد ذات‌گرایانه ارسطویی به علوم با دیدگاه‌های مدرن در تعارض قرار می‌گیرد؛ و به واقع، می‌توان گفت دیدگاه ذات‌گرایانه قابل دفاع نیست. مثال دیگر این است که اگر نقدهای جماعت‌گرایان به لیبرالها و نقدهای مکاتب تفهیمی به اثبات‌گرایان وارد باشد، زمینه برای امکان وجود دانش در این جا و اکنون آماده می‌شود. علی‌الاصول، بر اساس مبانی اثبات‌گرایان و ابطال‌گرایان نمی‌توان به اسلامی‌سازی علوم رسید.

ابتدا می‌توان به جهات امکان «علم اسلامی» پرداخت. اسلامی‌سازی به معنای عوض شدن فضای فکری محقق محل اختلاف نیست. پس، اگر مقصود از اسلامی‌سازی این باشد که فضای فکری محقق دینی شود، کمتر کسی با آن مخالفت دارد. طبق این فرض، روحیه و فکر یک فیزیکدان دینی و اسلامی می‌شود؛ و بنا بر قاعده «از کوزه همان برون تراود که در اوست» هر آنچه وی می‌اندیشد، اسلامی خواهد بود. گلشنی که مقصود از علم دینی را مطالعه طبیعت در چارچوب متافیزیک دینی و چارچوب جهان بینی دینی جهت رفع نیازهای مشروع فردی و اجتماعی جامعه دینداران و پرهیز از آفات علم جدید می‌داند، ظاهراً معتقد است این دیدگاه‌ها باعث عوض شدن قضاوت‌های علمی نیز می‌شود؛ در حالی که روش و پیش‌فرضهای علوم تجربی را تغییر نمی‌دهد.

همچنین محل کلام، الهام گرفتن از متون دینی نیست. می‌توان با الهام گرفتن از پاره‌ای از گزاره‌های مذکور در متون مقدس دینی و مذهبی نظریه‌ای درباره موضوع یا مساله‌ای ساخت و پرداخت و سپس سعی کرد که به مدد شیوه متبع و مقبول علمی که آن نظریه به حوزه آن علم تعلق دارد نظریه را برای عرف اهل آن علم معقول و مقبول کرد. به عبارت دیگر، می‌توان از متون مقدس به عنوان منشاء الهام نظریه‌های علمی سود جست. این کار هم شدنی است و هم گهگاه در تاریخ علوم و معارف بشری انجام گرفته است. ولی با این کار، علم دینی پدید نمی‌آید، بلکه فقط در مقام کشف و گردآوری نظریه‌ها به متون مقدس نیز التفاتی می‌شود.^۲ باز محل جدال، معنوی کردن نهادهایی مثل آموزش و پرورش (و از جمله معنوی‌سازی دانشگاهها)، امری که امثال ملکیان نیز به آن باور دارند، نیست.^۳

^۱ . here and now

^۲ . همان.

^۳ . ر.ک: همان.

به تعبیر ملکیان، مراد از «علم دینی» یکی از این سه چیز دیگر می‌تواند باشد:

۱- گاهی مراد علمی است که در آن علم مجموعه آموزه‌های یک دین و مذهب خاص درباب یک موضوع، کشف، استخراج، تنظیم و تبیین می‌شود و احياناً مورد دفاع واقع می‌گردد. به این معنا، می‌توان کلام اسلامی، اخلاق اسلامی و فقه اسلامی را سه علم دینی به حساب آورد.

۲- گاهی مراد از «علم دینی» علمی است که در آن علم راجع به دین به‌طور کلی یا راجع به ادیان، بحثهای تجربی یا عقلی، یا تاریخی می‌شود. به این معنا، روانشناسی دین، جامعه‌شناسی دین، انسانشناسی دین، فلسفه دین، تاریخ ادیان، و دین‌شناسی مقایسه‌ای (Comparative religion) را می‌توان علوم دینی محسوب کرد، یعنی علمی که ناظر به پدیده دین‌اند و درباره این پدیده از نظرگاههای مختلف و با روشهای گونه‌گون مطالعه و تحقیق می‌کنند.

۳- احتمال سوم آن است که انسانها به‌مدد چهار روش تجربی، عقلی، شهودی و عرفانی، و تاریخی پدید آورده‌اند، مثلاً به‌جای فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد (علوم تجربی)، ریاضیات، منطق، فلسفه (علوم عقلی)، عرفان (علوم شهودی و عرفانی)، لغت، تاریخ، جغرافیای تاریخی (علوم تاریخی)، اخلاق، حقوق، زیبایی‌شناسی، هنر و ادبیات، علوم و معارفی با استفاده از متون مقدس دینی و مذهبی بسازند و بپردازند و این علوم و معارف به اصطلاح دینی را جایگزین آن علوم و معارف غیردینی (secular) کنند. مراد از «علم دینی»، در اینجا «علم دینی شده» است. کسانی که چنین مراد و مقصودی دارند، البته، می‌خواهند جمیع علوم و معارف را دینی و (در جهان اسلام) اسلامی کنند، ولی شاید بیشترین تأکیدشان بر دینی و اسلامی کردن علوم تجربی باشد. در میان علوم تجربی نیز شاید بیشتر به دینی‌سازی علوم تجربی انسانی، مثل روانشناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد اهتمام داشته باشند. اگر مراد از «علم دینی» دو معنای اول باشد، باید گفت که علم دینی نه‌تنها ممکن، بلکه مطلوب است. محل نزاع معنای سوم است.^۱

بر این اساس، به نظر می‌رسد باید بین علوم مختلف باید تفصیل قائل شویم؛ چرا که برخی علوم، مثل فقه و کلام، دینی و اسلامی‌اند؛ و اسلامی سازی آنها معنای محصلی ندارد. ما همچنین به تمایز دیگری نیاز داریم: تفکیک بین پیش‌فرضها، روش و غایات علوم. این تمایز به شکل جداگانه باید در علوم تجربی و

^۱. ملکیان، همان.

علوم انسانی بحث شود. از دیدگاه روش‌شناسانه، تفاوت چندانی بین فیزیک اسلامی و غیراسلامی وجود ندارد؛ چون مسلمانان نیز باید بر اساس همان مبانی تجربی مسائل فیزیک را درک کنند. یکی از مؤیدات این مسئله آن است که پس از دهها سال ادعای فیزیک و شیمی اسلامی، تفاوت چندانی با فیزیک غیراسلامی به دست نیامده است. مسئله پیش‌فرضها و غایات علوم تجربی نیز تا حدی این‌گونه است. البته، در خصوص غایات یک علم دو تصور می‌توان داشت: غایت فیزیک، به طور مثال، کشف قوانین مربوط به حرکت است؛ مسئله‌ای که چندان بین علم اسلامی و سکولار تفاوت ندارد. فرمولهای فیزیک و ریاضی و اقتصاد را نمی‌توان اسلامی کرد! شاید از غایت این‌گونه علوم معنای دیگری قصد شود که آن هم چندان محل کلام نیست: این که در نهایت، استفاده انسانی و اسلامی از این علوم بشود. به طور مثال، از کشف اتم بمب هسته‌ای ساخته نشود و بر سر مردم بی‌گناه ریخته نشود.

اما مسئله در علوم انسانی و علوم سیاسی متفاوت است. پیش‌فرضهای علوم انسانی در غرب تا اندازه زیادی با رویکرد اسلامی تفاوت دارد. به طور مثال، در سیاست پیش‌فرضهایی همانند پیش‌فرضهای انسان‌شناسانه مفروض گرفته می‌شود. همان‌گونه که هابز ذات انسان را شرور و لاک طبیعت بشر را نیک سرشت می‌داند، می‌توان از قرآن دیدگاهی بینابینی (ترکیبی از خیر و شر) برگزید و فلسفه سیاسی مبتنی بر عقل، و آزاد از وحی، را بر آن استوار نمود. فلسفه سیاسی، طبق تعریف، آزاد از وحی است؛ اما با این مسئله منافاتی ندارد که پیش‌فرضها از جایی دیگر گرفته شوند. روش در بخشهای مختلف علوم سیاسی از دیدگاه اسلامی و غیراسلامی بودن تفاوت دارد. آن بخش علوم سیاسی که با عنوان علم سیاست با تأکید بر science بودن آن شناخته می‌شود، کمتر از بخشهای هنجاری علوم سیاسی (مثل فلسفه سیاسی و فقه سیاسی) به وصف «اسلامی» متصف می‌شود. به طور مثال، روشهای جامعه‌شناسی سیاسی تا حدی مشترک بین دیدگاه اسلامی و غیراسلامی است.

اما سیاست اسلامی غایت‌گرایانه است، و از این جهت در مقابل سیاست عرفی‌گرا و نتیجه‌گرا، اعم از فایده‌گرا و عملگرا، قرار می‌گیرد. حامیان اسلامی‌سازی ضدسکولارند؛ چرا که قرائت حداکثری از دین با سکولاریسم ناسازگار است. به همین ترتیب، سکولارها نیز به اسلامی‌سازی اعتقادی ندارند. در عمل، اسلامی‌سازی با مونیسم‌سازی بیشتری دارد. کسانی که معتقدند علوم باید بر اساس عقیده‌شان اسلامی شود، گویا به پلورالیسم و تکثر قرائتها روی خوش نشان نمی‌دهند و فقط قرائت خود را برحق می‌دانند. البته، از حیث نظری، می‌توان اسلامی‌سازی را با درجاتی از تکثر قرائتها قابل جمع دانست. سیاست

اسلامی هم به اعتقاد نگارنده غایت‌گرایانه است، و هم با نگرش پسینی به تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی می‌توان دریافت که نگرش غایت‌گرایانه، به دلیل و امرداری از فلسفه سیاسی یونان، غلبه مطلق داشته است.

از نظر معرفتی، قائلان به اسلامی سازی لازم است بین دو طرف ناسازه را به نحوی از انحاء جمع کنند: از این جهت که به حقایق فرازمانی و فرامکانی اعتقاد دارند، مطلق‌انگارند؛ همان گونه که به جهت جدا کردن شرایط خود از دیگران نسبی‌انگار تلقی می‌شوند.^۱ پس، معتقدان به اسلامی سازی می‌بایست راهی بین نسبی‌گرایی و مطلق‌گرایی پیدا کنند. این دو مبنا ناسازوار (paradoxical) به نظر می‌رسند؛ هرچند ممکن است راهی بینابینی پیدا شود. به نظر می‌رسد سه مبنا قابل جمع بتواند گره از این معما بگشاید: نظریه اعتباریات مابعدالاجتماع، نسبی بودن حقوق و مبانی جماعت‌گرایانه. شاید علامه طباطبایی با طرح نظریه اعتباریات و شهید مطهری با نسبی دانستن حقوق اجتماعی راهی معقول در این بین پیدا کرده باشند. در بین مکاتب غربی نیز جماعت‌گرایان (communitarians) در عین اعتقاد به دین و فضیلت، به شکلی نسبی‌گرا هستند. این سه مبنا قابل جمع به نظر می‌رسند؛ و می‌توانند در ارائه معنای معقولی از «علم اسلامی» ما را یاری رسانند. این سه مبنا ناقد اثبات‌گرایی (positivism) هستند؛ و در مقابل، با رویکرد هرمنوتیکی قابل جمعند.

اسلامی سازی دانش با اثبات‌گرایی^۲ سر ناسازگاری دارد. همه اثبات‌گرایان با اسلامی سازی معرفت مخالفند، چرا که به وحدت روشی در علوم طبیعی و علوم انسانی معتقدند. همچنین، همه معتقدان به اسلامی سازی مفروضات اولیه اثبات‌گرایی را زیر سؤال می‌برند. دقیقاً به همین دلیل است که عده‌ای اسلامی سازی را با رد اثبات‌گرایی به شکل زیر تعریف می‌کنند: «قطع ارتباط میان دستاوردهای علمی-تمدنی بشری و منابع فلسفی تحصیلی با انواع مختلفی که دارد و به کارگیری مجدد این علوم در یک نظام روشمند دینی غیرتحصیلی».^۳ به همان میزان که اسلامی سازی با اثبات‌گرایی، مکتب تحصیلی، ناسازگاری دارد، ممکن است به نقادان پوزیتیویسم نزدیک شود. به همین دلیل است که حامیان اسلامی سازی به هرمنوتیک یا جماعت‌گرایی یا مانند آنها نزدیک می‌شوند.

۱. مصطفی ملکیان، «پیش‌فرض‌های اسلامی سازی علوم»:

<http://aephilosophy.blogfa.com/post-۲۸.aspx>

۲. positivism

۳. محمد ابوالقاسم حاج حمد، «منهجیة القرآن و اسلمة فلسفة العلوم الطبيعية و الانسانية»، به نقل از: طه جابر العلوانی: «الاسلامیة المعرفة بین الأمس و الیوم»، القاهرة، ۱۹۹۶م، ص ۱۱.

نظریه همروی، که نگارنده دنبال می‌کند، ناقد رویکرد حداکثری و حداقلی نسبت به دین است. رویکرد حداقلی رسالت دین را صرف مبدأ و معاد می‌داند؛ و چون امور اجتماعی را به عقل وامی‌گذارد، اعتباری برای فقه سیاسی قائل نیست. برعکس، قرائت حداکثری از دین انتظار دارد دین در همه حوزه‌ها دخالت و تعیین موضع کند. اسلامی‌سازی، در شکل کامل و جامع خود، مبتنی بر قرائتی حداکثری (maximalist) از دین است؛ به این معنا که هر آن‌چه در دانش امروزمین یافت می‌شود در دین نیز از آن سخن به میان آمده؛ و بنابراین می‌تواند اسلامی شود. قرائت حداکثری در دین، اما، دارای مراتب (و مقول به تشکیک) است. پس، برخی تنها معتقد به اسلامی‌سازی علوم انسانی‌اند؛ در حالی که برخی دیگر از اسلامی کردن تمامی علوم، حتی علوم پایه همانند شیمی و فیزیک، سخن می‌گویند. نظریه همروی راه سومی بین رویکرد حداکثری و رویکرد حداقلی به دین تلقی می‌شود؛^۴ و بنابراین، رویکردی بینابین در مسئله «علم اسلامی» دارد. بر اساس همروی فلسفه سیاسی و فقه سیاسی، همان‌گونه که اشاره شد، فلسفه سیاسی هرچند فارغ از وحی است و در روش باید بر عقل تکیه نماید، اما می‌تواند پیش‌فرضهای دینی داشته باشد. همچنین، در خصوص علوم دیگر لازم است قائل به تفصیل شویم؛ چرا که مقتضای هر علم با علم دیگر متفاوت است. برخی علوم هستند که به لحاظ موضوع خود به دین می‌پردازند، مثل فقه و کلام و رجال، که اسلامی‌سازی در خصوص آنها بی‌معناست. علوم طبیعی هم مثل علوم انسانی نیست. در خود علوم انسانی هم باید قائل به تفصیل شد. چه بسا بتوان گفت اقتصاد، فلسفه و سیاست بیش از علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی می‌توانند اسلامی شوند. در خود اقتصاد هم، به طور مثال، باید تکلیف مکتب اقتصادی را از علم اقتصاد جدا کرد. بدون شک، اسلام مکتب اقتصادی خاص خود را داراست.

شاید در مفهوم اسلامی‌سازی و بومی‌سازی این فرض نهفته باشد که دانش در گفتمان مسلط، جهان اول، تولید شده، و به هنگام کاربرد در جهان حاشیه‌ای باید اسلامی یا بومی شود. اندیشه اسلامی‌سازی می‌تواند با بومی‌سازی در یک جا جمع شود. در ایران اسلامی، اسلامی‌سازی شکل خاص بومی‌سازی تلقی می‌شود. به تعبیر گفتمانی، در فرض اولیه اسلامی‌سازی و بومی‌سازی نوعی غیریت (otherness) نهفته است؛ به شکلی که هویت ما را به دیگری (other)، و هویت دیگری را به هویت ما، پیوند می‌زند. پس، اولین نکته‌ای که در اسلامی‌سازی و بومی‌سازی وجود دارد این است که ممکن است به شکلی بر

^۴ سید صادق حقیقت، «نواندیشی دینی: بررسی و نقد رویکرد حداکثری و حداقلی»:

مفروضات شرق‌شناسانه مهر صحت گذاشته شود. نکته دوم این است که اسلامی سازی یکی از حیاتی‌ترین ارکان اسلام سیاسی محسوب می‌شود؛ به شکلی که، علی‌الظاهر، نمی‌توان اسلام سیاسی را بدون این فرض تصور نمود. نظریه‌پردازان اسلام سیاسی که از دین تعبیری حداکثری دارند، این فرض را از قبل پذیرفته‌اند که اسلام در زمینه‌های فوق استغنا دارد. پس، اسلام سیاسی را بدون اسلامی سازی نمی‌توان تصور کرد، اما ضرورتاً همه معتقدان به اسلامی سازی در گفتمان اسلام سیاسی جای نمی‌گیرند. به طور مثال، ممکن است نحله‌ای از اسلام غیرسیاسی به شکلی به اسلامی سازی علوم اعتقاد داشته باشند. اسلامی سازی، اما، در آن جا که با اسلام سیاسی یا بنیادگرایی جمع می‌شود، جنبه رادیکال به خود می‌گیرد، هرچند رادیکالیسم اسلام سیاسی با بنیادگرایی قابل مقایسه نیست. اسلام سیاسی در قرائت غیرمسلط خود می‌تواند میانه‌رو باشد، اما بنیادگرایی ضرورتاً رادیکال است. به همین نسبت در اسلام سیاسی و بنیادگرایی، بر حسب درجه رادیکال بودنشان، نوعی ضدیت با تجدد مشاهده می‌شود. به شکل کلی، می‌توان گفت معتقدان به اسلامی سازی یا ناقد غربند، یا ضدتجدد. تو گویی این مفروضه مشکوک را تلقی به قبول کرده‌اند که علوم غربی بر مادیت، نفسانیت و اومانسیم استوار است، و ما باید آن را الهی کنیم. پیوند اسلام سیاسی و اسلامی سازی هم می‌تواند ریشه‌های معرفتی داشته باشد، همه علائق و ارتباطات عملی. آنچه هست این است که هرچند اسلامی سازی بحثی اندیشه‌ای و معرفتی است، اما قوس صعود یا نزول اسلام سیاسی ممکن است بر تحقق «علم اسلامی» به شکل عملی تأثیر گذارد. نه تنها اسلامی سازی مستلزم اقتدارگرایی و بنیادگرایی نیست، بلکه باید گفت مردم‌سالاری، رواداری، فرهنگ گفتگو و پرهیز از سیاسی شدن (به معنای منفی‌اش) از پیش‌شرطهای اسلامی سازی محسوب می‌شود. نه همه مخالفان اسلامی سازی مخالف با شریعت اسلامند، و نه همه شریعتمداران موافق «علم اسلامی»! قضیه اسلامی سازی علوم یا دانشها نباید به گراشها و خطوط سیاسی گره بخورد. ابوزید، به طور مثال، معتقد است اسلامی سازی سر از اقتدارگرایی درمی‌آورد. بسام طیبی نیز معتقد است اسلامی سازی با بنیادگرایی گره خورده است؛ در حالی که از نظر منطقی این استلزام وجود ندارد. به همین میزان، مفروض اسلامی سازی از نظر منطقی افول زود هنگام تمدن غرب یا بدبینی نسبت به دستاوردهای تمدن غربی نیست.

یکی دیگر از شرایط بهینه تحقق اسلامی سازی آن است که شأن علوم تجربی و تمدنهای برتر حفظ شود، و معتقدان به اسلامی سازی به آرای خود، به خصوص در علوم تجربی، بسنده نمایند. علوم تجربی نباید

در کمند الهیات دینی گرفتار شود. یکی از آفات رویکرد حداکثری از دین آن است که خود را از علوم دیگران مستغنی بینیم.

همان گونه که جهانی شدن را می‌توان به عنوان یک پروژه^۱ یا یک روند^۲ تصور کرد، به همین میزان می‌توان گفت اسلامی‌سازی می‌تواند یک پروژه یا یک پروسه باشد. در صورت نخست است که باید دید این پروژه توسط چه کسانی و با چه شرایطی صورت می‌پذیرد.

در مجموع، می‌توان گفت مسئله «علم اسلامی» دائر بین وجود و عدم نیست؛ و همان گونه که دیدیم احتمال تفصیل نیز وجود دارد. پس «علم اسلامی» با تفصیل فوق، و به شرط تحقق زمینه‌ها و فقدان موانع، منتفی نیست؛ و اقتضای معرفتی و عملی دارد.

^۱ . as a project

^۲ . as a process